



تفکر چیست، متفکر کیست؟

عزیزان بسیاری، در مراتب گوناگون، در مقام اندیشمند و متفکر در صحنه حیات اجتماعی ما حضور داشته، چشمان بی‌شماری را به سوی خویش معطوف ساخته‌اند و فضای فکری و فرهنگی جامعه کنونی ما را شکل داده و می‌دهند. عموماً چنین پنداشته می‌شود که معرفت حاصل صرف فعالیت‌های منطقی و ذهنی بشر است و درستی نتیجه حاصل کاربرد درست قوای ذهنی و اعمال صحیح اصول، قواعد و روش‌های مناسب شناخت، همچون اصول و قواعد منطق یا روش‌های تجربی است. حتی اگر چنین تلقی‌ای نیز از تفکر در جامعه ما مورد قبول و پذیرش عام باشد امری میمون و مبارک است. اما به نظر می‌رسد در روزگار ما و در جوامعی همچون جامعه ما حقیقت و تفکر نه امری انکشافی، بلکه امری تولیدی و قراردادی است و کثرت هواداران و طرفداران یا تعداد فالوور (دنبال‌کنندگان) کانال‌ها و گروه‌های افراد، هم‌سویی و پیروی از فضاهای عمومی و تبعیت از مفروضات مشترک و تردیدناپذیر جامعه و نیز بلندی صدا و خشونت در گفتار و استفاده از انگ‌ها و برچسب‌ها و خودارجاعی، و خویش و باورهای خویشتن را معیارهای حق و باطل دانستن را می‌توان نشانه‌ای از تفکر و حقانیت دانست! اما این همه همان امری است که هرگز در اندیشه، آثار و سلوک فردی و اجتماعی رضا داوری اردکانی دیده نشده است.

در گفتار و نوشتار رضا داوری، ما دعوت به خویش را نمی‌بینیم و هرگز احساس نمی‌کنیم که وی خود را «مطلق» کرده، بر اساس این مطلق‌انگاری به صدور حکم در باره دیگران می‌پردازد. یکی از دوستان اهل نظرم می‌گفت که در نوشته‌ها و آثار بسیاری از شبه‌فیلسوفان و شبه‌روشنفکران ایرانی فقدان‌های روان‌شناختی و عقده‌ها بیداد می‌کنند اما داوری بسیار «بی‌عقده» می‌نویسد. در آثار داوری هیچ‌گاه تخریب دیگری را نمی‌یابیم و هرگز ندیده و نشنیده‌ایم که از الفاظی چون افلاطونی‌مآبی، هگلی‌مشرقی، پوپری، شریعتیست و غیره برای مقابله با نقادانش بهره‌گیری کند. به خوبی به یاد دارم، که در دهه هفتاد، زمانی که اوج منازعات قلمی یکی از رقبای نظری دکتر رضا داوری اردکانی (دکتر عبدالکریم سرویش) با ایشان بود، و درست در همان زمانی که رقیب ایشان را زمینه‌ساز ظهور استبداد و فاشیسم در ایران معرفی می‌کردند، دکتر داوری به بنده فرمودند «اگر در ایران 4 تا مثل این فرد بودند، وضعیت فکری و فرهنگی کشور خیلی بهتر از این که هست می‌شد».

براستی تفکر چیست؟ متفکر کیست؟ آیا هر سخن و اندیشه‌ای از شأن حقیقی تفکر برخوردار است؟ آیا تفاوتی میان تفکر اصیل و تفکر روزمره وجود ندارد؟ آیا براستی تفاوتی میان عمل «تفوه» (تکان دادن زبان) و فعل «تفکر» وجود ندارد و هر گونه سخن گفتنی را می‌توان نشانه‌ای از تفکر دانست؟

در میان ما کم‌تر این تجربه اصیل و زیسته شکل گرفته است که تفکر امری بی‌مینا و بی‌بنیاد نیست و سخن باید از مبنایی نشأت و سرچشمه گرفته و در زمین و سرزمین ناشناخته‌ای تغذیه شده باشد، هر چند در کوتاه‌مدت زمانه با آن اندیشه یار نباشد و استقبالی از آن دیده نشود. سقراط و افلاطون، در نزاع با سوفسطاییان که سخن و کلام را متاعی برای فروش و کسب موقعیت‌های بهتر سیاسی و اجتماعی می‌دانستند، اعتقاد داشتند که کلام و سخن در انقطاع از لوگوس و ذات حقیقت تا سطح سخن‌پردازی، یاوه‌گویی و حرف‌های سطحی و روزمره سقوط خواهد کرد. لذا متفکر کسی است که در زمین و سرزمین ناشناخته لوگوس، خانه کرده، در ساحت حقیقت مأوا کرده باشد. این همان وصفی است که در داوری دیده می‌شود.

بسیاری از ما بر این باوریم که انسان در مقام سوپژه، موجودی اندیشنده و نظریه پرداز، هرگاه اراده کند، قادر به تفکر و نظریه پردازی است. اما متفکران اصیل می‌دانند که بسیاری از انسان‌ها همواره خواهانند که به تفکر پردازند، با این حال چنین نیست که تلاش‌های آنها همواره به نتیجه منتهی شده، آنان به تفکری اصیل نایل شوند.

در میان ما کم‌تر این تجربه اصیل شکل گرفته است که تفکر، درست همچون خود زندگی و خود جهان امری سوپژه‌محور نیست و صرف این که ما اراده کرده‌ایم بیندیشیم، نمی‌توانیم بیندیشیم. در تلقی بسیاری از ما تفکر امری خودبنیاد است، که اوچش را در کوژیوتوی دکارت می‌بینیم: «من فکر می‌کنم». در فهم رایج بسیاری از ما، تفکر به تمامی به «من» یا سوپژه نسبت داده می‌شود. اغلب ما از تفکر و نظریه پردازی قصد دست‌یابی به اموری عظیمی چون فهم کامل روند واقعیت‌ها، تغییر این روند و اصلاح امور جامعه و جهان را در سر داریم، اما در نمی‌یابیم که چرا حاصل تلاش‌های ما بسیار اندک است.

روزگار ما روزگاری است که شور اصیل تفکر و اندیشیدن از حیات ما رخت برپسته است و هیاهو و غوغا جانشین آن گشته است. روزگار ما روزگاری است که به تعبیر نیچه «انسان دیگر تیر اشتیاق خویش را فراتر از خودش نمی‌افکند». حقیقت ما را از ژرفای هستی با ندایی خاموش به خویش می‌خواند. اما در روزگار ما کم‌تر کسی است که به این ندا پاسخ گوید.

در زیر خاشاک قرار گرفته در سطح رود، جریان اصیل آب در کار است. غوغاها و هیاهوها نمی‌توانند تقدیرگر روند تفکر در یک سرزمین و در میان یک قوم تاریخی باشند. داوری همواره از هیاهوها به دور بوده است.

آثار، شخصیت و سلوک داوری شما را، برخلاف خیل انبوه اصحاب نظر در جامعه ما، همواره به امری فراتر از خویشتن دعوت می‌کند. این «امر فراتر از خویشتن» همان ساختی است که چشم اکثر قریب به اتفاق تجددخواهان و به اصطلاح سنت‌گرایان ما بدان کور است و به دلیل بیگانگی با همین ساخت است، که وجودشان، برخلاف رضا داوری، تهی از لطف و وداد و دوستی نسبت به دیگری است. اندیشه و سلوک غیرکینه‌توزانه رضا داوری حکایت از تجربه اصیل وی از سرشت بنیادین ذات و حقیقت تفکر دارد. آنجا که کینه و خشونت هست، حقیقت، تفکر و امر اصیلی درکار نیست.